

حکمت ۲

معرفه الرذائل الاخلاقیه: أَرَىٰ بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعَ، وَ رَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ عَنْ ضُرِّهِ، وَ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ
مَنْ أَمَرَ عَلَيْهَا لِسَانَهُ.

شناخت ضد ارزش ها: آن که جان را با طمع ورزی ببوشاند خود را پست کرده، و آن که راز سختی های خود را آشکار سازد خود را خوار کرده، و آن که زبان را بر خود حاکم کند خود را بی ارزش کرده است. این سخن را حضرت به مالک اشتر گفتند: این سخن را که می گویم خوب به حافظه بسپار و روش فکر کن دقت کن و بعد گفتند: کسی که یقینش کم باشد مروتش کم می شود (خیلی تضعیف کرده سطحش رو پایین آورده مروتش رو کسی که یقینش پایینه) رعایت مروت رو همه خوب می دانند نامردی را همه بد می دانند چرا وارد این میدان می شوند به خاطر این که یقینشان ضعیف است در ادامه حکمت ۲ است خودش را حقیر می کند کسی که لباسی از طمع می پوشد چسبیده به طمع. طمع زیاده خواهی است و حرص هم زیاده خواهی است هر دو هم بده اما با هم فرق دارند طمع زیاده خواهی است که از یک شخصی دارد دنبال این سلطان این رئیس می دود یه شخصی ممکن است دنبال کسی ندود به کسی هم کاری نداشته باشد زیاده خواهی و حرص است البته بد است ولی طمع پای کسی در میان است کسانی که دنبال مسئولین می دوند تا شاید چیزی گیرشان بیاد این ها مصادیق این چنین آدمهایی است خود را حقیر کرده کسی که لباس طمع می پوشد. امام سجاد فرمود تمام خیر را در این می بینم که از آن چه از دست مردم است قطع امید کنید طمع بهش نداشته باشید. افراد طماع ذلیل هستند و آزاد نمی شوند از این ذلت. یک عبد را می شود آزاد کرد اما کسی که طماع است ذلت داخل شخصیت اوست کی می خواهد آزاد شود. طمع یک بردگی همیشگی است. در بند ذلت است آدم طمع کار. دنبال این است که به خواسته هاش برسد و عقل او کار نمی کند. بیشترین زمان و مکانی که عقل زمین می خورد زیر برق طمع است انسان طماع ما ازش عزت و حریت و عقلانیت نمی خوایم کسی که عزت می خواد عقلانیت می خواد باید دور طمع رو خط بکشد آدم های طماع دنبال عزت نیستند دنبال زیاده خواهی های خودشان هستند حتی اگر عالم باشند. عالم هم اگر طمع داشته باشد از قید و عقل آزاد است. دیده ایم که علمایی داریم که شدند علمای دربار. دین شون رو می گذارند برای این کارها. در روایت است که طمع یک سنگ صیغلی است عالم اگر باشد اونجا می افتد اصلا وارد این میدان کسی نباید بشود. از حریت و عزت حرف نزنند کسی که دنبال طمع است.

نکته تاریخی: معاویه می خواست برای یزید بیعت بگیرد که ولیعهد بشود شخصی به نام هانی که رئیس عراقی های شام بود گفت: خیلی عجیب است معاویه می خواد به زور برای یزید بیعت بگیرد یزید معلوم الحال مگر ما می گذاریم خبر به معاویه دادند و گفتند راحت نیست برای یزید بیعت بگیری عراقی های اهل شام به فرماندهی هانی از الان مخالف هستند معاویه زرنگ بازی درآورد یک غلامی رو فرستاد این حرفایی که می گویم برو بزن و نتیجه را بیا بگو. غلام رفت و گفت می خوام نصیحت کنم شما اینقدر صریح صحبت می کنید معاویه که مثل ابوبکر و عمر نیست تحمل ندارد این بیچاره می کند او هم گفت پاشو برو این حرف ها رو معاویه به تو گفته که بیای به من بزنی. گفت: نه من معاویه رو کجا دیدم. هانی گفت: پاشو برو تا نزد مت این حرف ها از دهن تو بزرگتره. این غلام آمد نزد معاویه و گفت پاسخ این شد او فهمید که شما مرا فرستادید با این که منکر شدم. معاویه دست به دعا برداشت خدایا کمکم کن این هانی خیلی آدم باهوشی است از چه راهی باید بر او غلبه کنم؟ فکر کرد یه وقت گفت از راه طمع وارد شوم عراقی های که در شام هستن را دعوت کنم بیان این ها هم آمدن و آقای هانی هم آمد معاویه خوشحال شد این جا فهمید که روشش اثر کرد. اگر شما واقعا دنبال حریت هستی و معاویه را قبول نداری نباید می آمدی به مهمانی معاویه. بعد کاغذهایی را داد و گفت خواسته هاتون رو بنویسید به هانی گفت چرا کم نوشتی گفت خب کاغذ نداشتم گفت برایش کاغذ بیاورید باز نوشت گفت دیگه خواسته ای ندارم گفت خب برای اقوامت بنویس باز نوشت معاویه گفت باز هم بنویس بهش کاغذ بدید هر چه قدر کاغذ بخواهی به تو می دهم. هانی گفت یا امیرالمومنین (معاویه را با این اسم خطاب کرد) یک خواسته ای باقی مانده. گفت من رو مسئول بیعت گیری پسر تون یزید کنید. کسی که دنبال حریت است باید از طمع دست بکشد.

در این حکمت حضرت سه عامل ذلت رو مطرح می کند (در کلمات قصار ۱۷ عامل ذلت وجود دارد) ۱- اگر می خواهید عزیز شوید دور طمع رو خط بکشید انسان طمّاع ذلیل می شود. راضی به ذلت شده کسی که پرده بردارد از مشکلات و ضررهاش. چرا همش از مشکلات و سختی ها می گویند. شاد سخن بگویند خوش برخورد باشید. پرسیدند چه مشکلی داری بگو مشکل ندارم خودت مشکل داری. در ضمن اگر مشکل هم داشته باشم مگر باید به تو بگویم که حل کنی خدا و اهل بیت حل می کنند ما به آن ها کار داریم به شما کار نداریم. اون طرف یا دوست شماست یا دشمن شماست اگر دوست باشد مشکل را بشنود ناراحت و اگر دشمن باشد خوشحال می شود. ابوذر تمام عوامل عزت رو رعایت می کرد در حکمت ۲۸۹ آمده در گذشته

یک برادر دینی داشتم مقصودش ابوذر است (گرچه بعضی گفتند مقصود عثمان بن مضعون که آنجا توضیح دادیم) او در نظرم خیلی بزرگ بود چون دنیا در چشم او کوچک بود. این آقا شکمش بر او رئیس نبود زیاده خواه نبود، بیشتر وقت ها سکوت با فکر داشت. چون یکی از عواملی که انسان بخواهد عزیز باشد باید بتواند به زبانش مسلط شود. او ضعیف و مستضعف بود (من از بازوی خود دارم بسی شکر که زور مردم آزاری ندارم) البته وقتی بحث جدی می شد شیر جنگل و افعی بیابان بود. شکایت از درد نداشت مگر وقتی که خوب شده بود، نمی آمد مشکلاتش را بگوید. آیه قرآن: **وَ أُمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ** : و نعمتهای پروردگارت را بازگو کن! (سوره ضحی آیه ۱۱)

سه روز اگر انسان مشکلاتش را نگوید به خاطر خدا، خدا مشکلاتش را حل می کند. عامل سوم که رعایت نکنیم ذلیل و رعایت کنیم عزیز می شویم زبان است: اگر زبان امیر باشد ذلیل می شویم و اگر زبان در بند باشد با فکر حرف بزند و به زبانش مسلط باشد عزیز می شود. شخصیت انسان خار است حقیرالنفس است کسی که زبانش را امیر کرده باشد زبان باید اسیر و در بند باشد. نه این که اول حرف بزند و بعد فکر کند که باعث مشکلات برای خودش و دیگران شود آبروی خودش و رئیسش را می برد. می خواهی راحت باشی زبانت را مواظب باش. یکی از مسئولین معاویه جایی صحبت می کرد به او گفتند می دانی معاویه چه گفته است. گفت چه گفته، گفتند: مجوس را خدا لعنت کند این ها با مادرانشان ازدواج می کنند به خدا قسم اگر ده هزار درهم به من بدهند با مادرم ازدواج نمی کنم این آدم بی عقل آبروی خودش را که برد آبروی ما را هم برد این به این معنی آن است که اگر ۱۱ هزار درهم بدهند حتما این کار را می کند. بعد نمی گویند که چه کسی این را سرکار آورده بیرونش کنید عزلش کنید. افرادی که به زبانشان مسلط نیستند آبروی خودشون و رئیس شون رو می برند.

انسان اگر قانع باشد کاری به مال و رئیس و این ها ندارد و زبانش در بند اوست هر روز عزیزتر می شود کسانی که از چشم می افتند خودشان کاری کردند که از چشم بیافتند. والسلام